

قرآن و معنای زندگی

سید ابراهیم سجادی

نگاه نخست

حیات انسان واقعیتی است که به وسیله آن حرکت، احساس، لذت، حقیقت‌جویی، کمال‌طلبی¹، عینیت پیدا می‌کند. آدمیان، در بستر تداوم پدیده حیات به برکت فعالیت سیستم‌های کار گذاشته شده در متن هستی خود و با استفاده از فرصت‌های فراهم آمده، در فاصله میان تولد و مرگ، به قصد پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معنوی خویش، به کنش و واکنش‌های آگاهانه جسمی و روحی شبانه‌روزی می‌پردازند تا عمر را به پایان برند.

بسته عمل و عکس‌العمل هر انسان، فعالیت‌های به ظاهر پراکنده‌ای را کنار هم قرار می‌دهد که هر کدام با هدف‌گیر و توجیه روشنی جامه عمل می‌پوشد. این که یک‌یک اجزای رفتار طبیعی آدمی در عرصه زندگی، بدون سردرگمی و با توجه به فلسفه و هدف آنها انجام می‌پذیرد، گذشته و حال نمی‌شناسد و «تمام انسان‌های کره خاکی، از نخستین روز زندگی تاکنون هر کاری که انجام داده‌اند، انگیزه و هدف آن را در حال اعتدال مشاعر مغزی دریافته‌اند، مثلاً تشنه شده‌اند و آب خورده‌اند. فلسفه و هدف پیدا کردن آب و آشامیدن آن، همان سیراب شدن بوده است که خودآگاه یا ناخودآگاه به دست می‌آوردند»².

خرده رفتارها و ریزکارها، در عرصه زندگی انسان با معیار خیر، مصلحت و خردپذیری، به هدف‌دار و بی‌نتیجه یا با معنا و پوچ، دسته‌بندی می‌شوند. آنچه معنا دارد ممکن است زمینه‌ساز تحقق هدف ارزشمندتری باشد، «هر «برای» و هر «معنی» به نوبه خود ممکن است که یک «برای» و یک «معنی» دیگر داشته باشد ولی در نهایت منتهی شود به چیزی که غایت بودن و معنی بودن آن ذاتی اوست»³. به هر حال معنا و هدف یک اقدام جزئی که در ضمیر آگاه یا ناآگاه انسان جای می‌گیرد گرد و غبار بی‌تفاوتی را کنار زده، علاقمندی و رغبت را جایگزین آن می‌سازد و در عین زمان، ضرورت انتخاب روش کاری مناسب را نیز مطرح می‌کند،⁴ از این رو در تعریف هدف آمده است:

«هدف عبارت است از آن حقیقت منظور که آگاهی و اشتیاق به دست آوردن آن محرک انسان به سوی انجام دادن حرکات معینی است که آن حقیقت را قابل وصول می‌سازد»⁵.

ولی معناجویی برای زندگی که در حوزه‌های دین‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی از سوی دانشمندان مطرح است با نگاه به جهان، انسان و کل زندگی صورت می‌گیرد و «متفکری که در فلسفه حیات می‌اندیشد، باید حیات کلی را با داشتن ارزش‌ها و عظمت‌ها در حال وابستگی به مجموع هستی که ارتباط با آفریننده هستی دارد، مطرح کند»⁶.

«بقاء» و تداوم حیات، که مهم‌ترین چیز برای هر انسان است، که خود «نمی‌تواند یک ارزش برتر باشد. اگر زندگی به چیزی در ماورای خود توجه ندهد، «بقاء» بی‌ارزش و خالی از معنا است»⁷. در حقیقت پرسش از عامل اهداکننده معنا به زندگی، پرسشی از این است که علاوه بر «بقای» صرف، چه چیزی در زندگی ما شایسته احترام عظیم است⁸ تا به خود بقا جهت و معنا ببخشد.

مطالعات معناشناختی معطوف به زندگی به این دلیل به هستی‌شناسی رومی‌آورد که بدانند آیا ماهیت عالم، به خصوص ماهیت غایی آن به انسان و زندگی او نگاه مهرآمیز دارد یا توجه خصمانه؟ یا این که در قبال او بی‌تفاوت است. 9 اثبات موضع‌گیری برای هستی در قبال انسان، به معنای دریافت معنا یا چیز شایسته احترام از خارج است و احراز بی‌تفاوتی جهان، این پیام را گوش‌زد می‌کند که خود انسان باید دست به تولید معنا بزند، به همین دلیل معنا به دو دسته «برون‌زاد» و «درون‌زاد» تقسیم شده است، یعنی انسان معنای زندگی خود را در انطباق با خواست خداوند می‌یابد یا با گزینش و تعهد درونی به آن هستی می‌بخشد. 10 عامل یا ارزشی که به زندگی جهت می‌دهد باید خود را در قالب میل و گرایش انسان به نمایش گزارد که نشانه آمادگی برای عمل و اقدام است. 11 این ویژگی در مورد چیزی قابل پیش‌بینی می‌نماید که هم رغبت و رضایت رعایت‌کننده‌اش را برانگیزاند و هم تماشاگر بیرونی را به شگفت و تحسین وادارد. در تعریف زندگی معنادار، آمده است:

«طبیعی‌ترین الگوهای زندگی معنادار، هم به لحاظ ذهنی بسیار ارضاکنده‌اند و هم وقتی از منظرهای بیرونی نسبت به خود فاعل‌ها مورد قضاوت قرار گیرند قابل ستایش یا ارزشمندند... ظاهراً معنا وقتی مطرح می‌شود که کشش ذهنی با جاذبه عینی هماهنگ شوند.» 12

بی‌تردید ضرورت دستیابی به ارزش که دو ویژگی دلپذیری و توجه مثبت را به زندگی می‌دهد و سبب معناداری آن می‌شود، بین سایر ضرورت‌های مانند و مشابه ندارد و باید از ضرورت آب و نان که اصل حیات را استوار نگه می‌دارد، ملموس‌تر باشد، بدان دلیل که اگر ارزش حیات به معنا و محتوای آن است، بدون معنا، نه زندگی ارزش دارد و نه ابزار آن!

دیدگاه ویکتور فرانکل (دانشمند اطریشی و مبتکر معنادرمانی) الهام‌بخش تردیدناپذیری بیشتر ضرورت یاد شده است که می‌گوید:

«معناجویی تجلی واقعی انسان بودن بشر است» 13

و احساس ناامیدی به خاطر تهی و خالی بودن ظاهر زندگی از معنا، دست‌آورد بزرگ انسانی است 14 که به جستجوی جدی‌تر فرمان می‌دهد.

با همه این‌ها، بشر امروز چرا در اوج تلخ کامی ناشی از خلأ معنایی، زندگی را تجربه می‌کند و در بند اسارت آثار و پی‌آمدهای خردکننده این بحران گرفتار آمده است؟ گزارش زیر که مربوط به کشور امریکاست می‌تواند نمونه گویایی باشد برای شدت بحران خلأ معنا در زندگی:

«نرخ خودکشی در میان مردان جوان به طور قابل ملاحظه‌ای بالا رفته است. در حالی که خودکشی به عنوان دهمین علت مرگ و میر در ایالت متحده فهرست شده است، در میان جوانان پانزده تا نوزده ساله حالاسومین و در میان دانشجویان دومین مقام را دارد... مطالعه‌ای که توسط دانشگاه ایالتی «پداهو» انجام گرفت، نشان داد که (51) مورد از (60) مورد دانشجویی که به طور جدی دست به خودکشی زده بودند، دلیل اقدام‌شان «زندگی برای آنها یعنی هیچ» بوده است. از این (51) نفر، (48) نفر در سلامتی فیزیکی عالی بودند و سرگرمی‌های اجتماعی پرجنب و جوشی را داشتند، در کار دانشگاهی‌شان خوب عمل می‌کردند و رابطه آنها با گروه خانوادگی‌شان خوب بود.» 15

جدیت هشدار نهفته در این گزارش وقتی خود را نشان می‌دهد که بدانیم که جامعه امریکا یکی از برخوردارترین جوامع در سطح جهان است و خودکشی، چونان که خواهیم دید تنها یکی از پی‌آمدهای منفی احساس پوچی می‌باشد.

اخطار شدید ویکتور فرانکل و اریش فروم (به ترتیب) نیز در این رابطه قابل مطالعه است که می‌گویند: «امروز معناجویی اغلب ناکام و نافرجام مانده است... ما روان‌پزشکان بیش از هر زمان با بیمارانی روبه‌رو هستیم که از یک احساس بیهودگی و پوچی شکایت می‌کنند... برخلاف انسان زمان گذشته، به انسان کنونی سنت‌ها و ارزش‌ها نمی‌گویند که او باید چه بکند. حال انسان کنونی نمی‌داند که چه باید بکند و یا چه خواهد کرد؟ بعضی اوقات او حتی نمی‌داند که اساساً چه می‌خواهد بکند. در عوض او می‌خواهد کاری را بکند که سایرین می‌کنند که هم‌رنگی جماعت است یا او کاری را می‌کند که سایرین از او می‌خواهند انجام دهد که استبداد است.»¹⁶

«آیا کودکان ما صدایی خواهند شنید که به آنها بگوید کجا می‌روند و برای چه زندگی می‌کنند. آنها نیز مثل سایر افراد بشر احساس می‌کنند که زندگی باید معنا و مفهومی داشته باشد... آنها طالب سعادت، حقیقت، عدالت، عشق و خلاصه چیزی هستند که خود را وقف آن نمایند، آیا ما قادریم این خواست آنها را برآورده کنیم؟»¹⁷

«به نام آزادی، ساختمان زندگی از دست می‌رود و به جایش انبوهی از قطعات خرد و بی‌ربط می‌ماند که معنای کلی از آن برخاسته است، فرد تنها به این قطعات می‌نگرد - همچون کودکی که باید از تکه‌های کوچک رنگینی که در دست دارد خانه‌ای بسازد - با این تفاوت که کودک می‌داند خانه چیست و در تکه‌های بازیچه‌ای که دارد، اجزاء مختلف خانه را بازمی‌شناسد، حال آن که بزرگسالان معنای کل را که قطعات آن در دست شان ریخته، نمی‌بینند و حیرت‌زده در تکه‌های بی‌معنا و کوچکی که دارند خیره می‌مانند... کسی را فرصت آن نیست که درنگ کند و ببیند آیا به راستی هدف‌هایی که دنبال آنهاست از خواسته‌های خود وی سرچشمه می‌گیرند؟»¹⁸

این گزارش‌ها زندگی انسان غربی را به تصویر می‌کشد، در واقع بحران بی‌معنایی زندگی یک پدیده غربی است. البته این بیماری به جاهای دیگر نیز سرایت کرده و رو به گسترش می‌باشد، مگر این که با شناسایی عوامل پیدایش و شناخت آثار آن، پیش‌گیری به عمل آید.

خاستگاه و آثار خلأ معنایی

آلبرت انیشتین می‌گفت:

«مذهبی بودن به معنای یافتن پاسخ به سؤال «معنای زندگی چیست؟» می‌باشد»

ویکتور فرانکل پس از نقل سخن آلبرت انیشتین می‌گوید:

«اگر ما این نظر را بپذیریم آنگاه ممکن است اعتقادو ایمان را اعتماد به معنای غایی و نهایی تعریف

نماییم.»¹⁹

اروپای پیش از عصر روشنگری، دین را منشأ الهام‌گیری معنای زندگی می‌شناختن، تمام آنها - چه مشرکان قدیم و چه مسیحیان متأخرتر - پیش از گالیله چنین می‌اندیشیدند که:

«جهان از طریق طرح و هدف، ضبط و مهار می‌شود... افلاطون و ارسطو و نیز همه عالم مسیحیت در قرون وسطی به این پیش‌فرض (که یک نظم یا طرح کیهانی وجود دارد که هر موجودی را می‌توان در تحلیل نهایی برحسب جایگاهش در این طرح کیهانی، یعنی برحسب هدفش تبیین کرد) قایل بودند»²⁰

چنین نگرشی، انسان را نیز به هدف‌داری فرامی‌خواند و به زندگی او جهت می‌داد.

کتاب مقدس علاوه بر هدف مندی هستی و نیز طرح بایدها و نبایدهای مناسب با غرض الهی، معاد و وجود بهشت و جهنم را نیز مطرح کرد که تا قرن هفده و هجده بر غایت‌مندی زندگی یهودیان²¹ و مسیحیان²² تأثیر داشت.

تا زمانی که نگاه دین در ساحت هستی‌شناسی و انسان‌شناسی چیره بود، زندگی در غرب تکیه بر معنای برون‌زاد داشت و تحرکات شبانه‌روزی انسان‌ها براساس آن سامان می‌یافت. در این رابطه مخالفی وجود ندارد، حتی مخالفان دین نیز این معنا را قبول دارند! ژان پل سارتر (فیلسوف اگزیستانسیالیست و ملحد فرانسوی) معنای زندگی را در سایه دین باوری این گونه به تصویر می‌کشد:

«تا زمانی که آدمیان به خدایی آسمانی باور داشتند می‌توانستند او را خاستگاه آرمان‌های اخلاقی خویش بدانند، جهان که مخلوق و تحت حاکمیت خدایی پدروار بود برای آدمی مسکنی مألوف، گرم و صمیمی بود. ما می‌توانستیم مطمئن باشیم که شر در عالم هر قدر هم زیاد باشد در نهایت، خیر بر آن غلبه خواهد کرد و لشکر شرّ تار و مار خواهد شد.»²³

گویا اتفاق نظر وجود دارد که همزمان با آغاز عصر روشنگری، مشخصاً پس از گالیله، در رابطه با معنای زندگی، انقلاب ریشه‌ای آغاز شد، به سرعت توسعه یافت و به ثمر نشست. براساس این تحول، فعالیت‌های معناشناختی برون‌گرا جای خود را به معناشناسی درون‌گرا داد. رویکرد جدید به جای جستجوی معنا، آفرینش معنا را پیشنهاد می‌کرد، این پیشنهاد مقبول افتاد و جامه عمل پوشید، البته به بهای فراموشی دین و معنای پیشنهادی آن²⁴ برای زندگی. و نیز ناپدید شدن باور به معاد و زندگی پس از مرگ²⁵ از افق باورها.

چگونگی فراموشی دین به عنوان منبع معنا بخش، به صورت‌های مختلف تحلیل شده است. فرانکل می‌گوید:

«در قرن ما، خدا شدن خرد و عقل و فن‌آوری خود بزرگ‌بین، ابزارهای سرکوب‌گری هستند که در پای آن احساس مذهبی قربانی شده است.»²⁶

فروم بر این باور است که تا ظهور داروین عقاید دینی، استوار و خالی از تزلزل بود. با طرح نظریه تکامل به عنوان یک کشف علمی و بی‌اعتبار شدن توصیف دینی از جهان طبیعی، گویی دین یک پای خود را از دست داد و بر روی پای دیگر یعنی اصول اخلاقی ایستاد. احساس ضرورت پیشرفت و موفقیت فزونی در عرصه اقتصاد، به عنوان اصل اخلاقی حاکم بر سرمایه‌داری نوین، پای دیگر دین را نیز بریده است. و دیگر

کسی به از خودگذشتگی نمی‌اندیشد. در جامعه سرمایه‌داری کنونی خداوند دیگر نه آفریننده جهان است و نه مشوق ارزش‌های اخلاقی از قبیل عشق به هم‌نوع و تسلط بر حرص و آز.²⁷

والتر ترنس استیس (فیلسوف بریتانیایی 1886-1967) دیدگاه دیگری دارد، وی می‌گوید:

«کتشافاتی همچون: خورشید مرکز عالم است، انسان از نسل نیاکانی میمون‌وارند و زمین صدها میلیون سال قدمت دارد، ممکن است پاره‌ای از جزئیات آموزه‌های کهن‌تر دینی را منسوخ کنند و یا ممکن است آن‌ها را وادارند تا بار دیگر در چارچوب عقلانی جدیدی بیان شوند، اما آن‌ها به ذات خود بینش دین، خدشه‌ای وارد نمی‌کنند، این ذات عبارت است از ایمان به وجود طرح و هدف در عالم، ایمان به این که جهان یک نظام اخلاقی است و ایمان به این که در نهایت، همه چیز به خیر و خوشی تمام می‌شود. این اعتقاد قلب روحیه دینی را تشکیل می‌دهد. دین با هر نوع ستاره‌شناسی، زمین‌شناسی و فیزیک می‌تواند سازگار افتد اما نمی‌تواند با جهانی بی‌هدف و بی‌معنا بسازد. اگر نظام امور بی‌هدف و بی‌معنا باشد پس زندگی انسان نیز بی‌هدف و بی‌معنا خواهد بود و هر چیز عبث و بیهوده است، هر تلاشی در نهایت بی‌ارزش است.

بنیان‌گذاران علم - همچون گالیله، کپلر و نیوتن - عمدتاً انسان‌های متدین بودند که در مورد اغراض خداوند تردیدی نداشتند. با وجود این، آنان با برداشتن گامی انقلابی، آگاهانه و عامدانه، ایده غایت را به منزله چیزی که طبیعت را ضبط و مهار می‌کند، از طبیعت‌شناسی جدیدشان خارج کردند... به این دلیل که هدف علم را پیش‌بینی و ضبط و مهار رویداد، می‌دانستند و معتقد بودند که جست‌وجوی غایات برای رسیدن به این هدف بی‌فایده است... به همین دلیل از قرن هفدهم به این سو، علم منحصر شد به کاوش در باب علل و مفهوم غرض جهان مغفول واقع شد و دیگر کسی تمایلی به آن نشان نمی‌داد. اگر چه کنار رفتن علت غایی آرام و تقریباً بی‌سر و صدا صورت گرفت اما بزرگترین انقلاب تاریخ بشر بود... از آن جا که این انقلاب بدین نحو پدید آمد، طی سیصدسال گذشته در اذهان ما که تحت سیطره علم تجربی‌اند، تصویر خیالی جدیدی از جهان به وجود آمده و رشد کرده است. مطابق این تصویر جدید، جهان بی‌هدف، بی‌شعور و بی‌معناست... این است آن چیزی که دین را کشته است... به همراه ویرانی تصویر دینی جهان، اصول اخلاقی و در حقیقت کلیه ارزش‌ها، ویران شدند. اگر یک هدف کیهانی وجود داشته باشد و در طبیعت اشیا، شوقی به سمت خیر باشد، آن گاه نظام اخلاقی ما اعتبار خود را از آن خواهند گرفت اما اگر قوانین اخلاقی ما از چیزی بیرون از ما ناشی نشوند... پس این ارزش‌ها باید مجعولات خود ما باشند.»²⁸

والتر وایس کف (دانشمند علوم اجتماعی از اتریش) علم و اقتصاد سرمایه‌داری را با هم مقصر می‌داند به این معنا که در جهان مدرن، علم، ماهیت تجربی دارد و منطق را بر واقعیت‌های مشهود تطبیق می‌کند به همین دلیل از اظهارنظر درباره غایت‌ها به خصوص غایت نهایی و ارزش‌ها که در شاکله و ساختار وجود بشر و علت نهایی هستی ریشه دارد، ناتوان می‌باشد و تنها می‌تواند ارزش‌های وابسته به فرهنگ‌ها را تجزیه و تحلیل کند و نسبی بودن آنها را نتیجه بگیرد و این گونه ارزش‌ها را هدف‌های معتبر تلاش آدمی

قلمداد کند.²⁹

از سویی، با رشد فزون‌خواهی در عرصه اقتصادی، عقلانیت مصلحت‌اندیشانه، سودگرایانه و رقابت طلبانه که نگرش خصمانه نسبت به دیگران را در خود نهفته دارد، پذیرفته شده و مانع دگر گروی و عشق واقعی شمرده شد³⁰ و در نهایت هدف زندگی و ارزش‌های اخلاقی را تحت تأثیر قرار داد.

دیدگاه‌های یاد شده که محتوای نسبتاً متفاوتی دارند، همه در پی تحلیل عامل کنارگذاری دین و چشم‌پوشی از خاصیت معنادهی آن به زندگی است با تأکید بر این واقعیت که بی‌معنایی با آثار نهایت زیانبارش در سطح جهان آسایش و آرامش را از میان برده است.

فرانکل از بین آثار گسترده جهانی احساس بی‌معنایی، به «مثلث روان رنجورانه گسترده» اشاره می‌کند که عبارتند از افسردگی، اعتیاد و تجاوز³¹ که هر کدام مصادیقی دارد. خودکشی، بحران کهولت و دوران بازنشستگی که از عواقب نامطبوع احساس پوچی شناخته شده³² است، زیرمجموعه افسردگی را تشکیل می‌دهد. اعتیادگونه‌های مختلفی دارد و تجاوز نیز با جلوه‌های گوناگون، امنیت را در زندگی اجتماعی به تهدید می‌گیرد.

نامبرده بر این باور است که ناکامی در معناجویی گاهی منتهی می‌شود به گزینش بدیل و جایگزین و در قالب قدرت‌طلبی، پول‌پرستی، حرص و آز، لذت‌طلبی و عملیات جنسی، ظاهر می‌گردد. بر همین اساس «فریود و آدلر که با بیماران روان رنجور و ناکام‌مانده در جست‌وجوی معنا روبه‌رو بودند قابل درک است چرا آنها فکر می‌کردند انسان به ترتیب با اصل لذت‌جویی و تلاش برای برتری، به حرکت درمی‌آید. اما در واقع قدرت‌جویی و... لذت‌جویی هر دو جایگزینی برای معناجویی ناکام مانده می‌باشد.»³³

نسبیت اخلاقی یکی دیگر از پی‌آمدهای سیطره احساس بی‌معنایی در حیات انسان‌هاست که به اعتقاد بعضی تاکنون رنج‌های فراوانی را به بار آورده است. اگر قواعد اخلاق، ریشه در چیزی که در ذات جهان و سرشت انسان قرار دارد، نداشته باشد. باید مجعولات خود ما و بیان خوشایندها و بدآیندهای ما باشند. خوش‌آیندها متغیرند. چیزی را که انسانی، فرهنگی یا گروهی از مردم می‌پسندند، انسان دیگر، فرهنگ دیگر یا گروه دیگر نمی‌پسندند. این، یعنی نسبیت اخلاق. این نتیجه‌گیری از بی‌هدفی جهان در اروپا منعکس شد. کسانی مثل هابز چنین نتیجه‌ای را مورد تأکید قرار دادند.³⁴ این مبنای اخلاقی کم‌کم در قالب رفتار نیز آشکار گردید. والتر وایس کف می‌گوید:

«این روند موانع را از سر راه نیروهای غیرعقلی برداشت و عامل مهمی برای ویرانگری جنبش‌های گروهی [یعنی جنبش‌های توده‌ای فاشیست‌ها] که زندگی بشر را در طی عمر خود ما متزلزل کرده‌اند؛ فراهم ساخت.»³⁵

والتر. تی. استیس، به قصد یادآوری پی‌آمد خطرناک‌تری برای نسبیت اخلاقی می‌گوید:

«هیچ تمدنی نمی‌تواند بدون آرمان و به عبارت دیگر بدون ایمانی راسخ به نظریه‌هایی اخلاقی، به حیات خویش ادامه دهد. در گذشته، آرمان‌ها و نظریه‌های اخلاقی ما ریشه در دین داشت اما زیربنای دینی آرمان‌های ما، سست و ضعیف شده‌اند و روینای آنها آشکارا متزلزل است... وقتی راه‌های علاجی را که عموماً پیشنهاد می‌شود بررسی می‌کنیم، به نظر می‌رسد احتمالاً هیچ یک از آنها موفق نیستند لذا ظاهراً وضع چنان است که گویی مرگ زود هنگام تمدن ما اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.»³⁶

به هر حال انسان امروز در دام احساس بی‌معنایی اسیر شده است به گونه‌ای که به گفته فروم دانستن خواست اصلی برای او به مشکل‌ترین مسائل تبدیل شده است که باید سرانجام از آن گره بگشاید ولی دیوانه‌وار از ایفای این وظیفه روی گردانده و در عوض هدف‌های ساخته و پرداخته دیگران را چنان که گویی از خود اوست دنبال می‌کند. 37

شکاکیت موجود، سنگینی خاص خود را دارد. تردیدافکنی به دیدگاه داروین، راسل، مارسل، فروید... و خلاصه نمی‌شود. به تصور والتر. تی استیس:

«جهان بی‌معنا و زندگی انسانی بی‌معنا، موضوع اصلی بخش عظیم از هنر و ادبیات جدید است. مطابق دیدگاه شاخص‌ترین فلسفه‌های دوران مدرن از هیوم در قرن هجده گرفته تا به اصطلاح پوزیتیویست‌های امروز، جهان دقیقاً همین است که هست و این پاسخ همه تحقیقات است. هیچ دلیلی وجود ندارد برای این که چرا این‌گونه است.» 38

کمترین پیام سخن والتر این است که طی چند قرن، تلاش جمعی و گسترده‌ای برای اثبات بی‌معنایی صورت گرفت است. همزمان با تلاش‌های فکری و فرهنگی، به برکت تسخیر و مهار طبیعت، تولید کالا و نیاز نیز به صورت فزاینده و انبوه، جریان داشته است. صورت طبیعی گسترش تولید، گسترش نیاز به داشتن را همراه دارد. ثروتمند نیز در برابر، آگاهی‌های مربوط به کالاهای گوناگون خود را ندار احساس می‌کند. 39 تنوع فراورده‌ها، به تلاش بیشتر برای افزایش قدرت تصاحب، فرامی‌خواند، تا انسان مصرف‌کننده و به طور موقت احساس تهی بودن و درماندگی را فراموش نماید و با خرید کالاها، با خوردن یک داروی آرام‌بخش، میگساری، شرکت در مجالس عیش و یا با توسل به دیدنی‌ها و یا خواندنی‌های پوچ و بیهوده، و بالاخره دست زدن به فعالیت‌های جنسی، موقتاً بی‌زاری خود را پنهان کند. 40

بنابراین فرار انسان از جست‌وجوی معنا و تن دادن او به اهداف دیگران، خلاف انتظار نمی‌نماید چون فرصت فکر کردن از او گرفته شده است. فرانکل می‌گوید: یکشنبه‌ها افسردگی ویژه‌ای - چون افراد به کار اشتغال ندارند - به سراغ آنها می‌آید و علت آن تهاجم اندیشه‌هایی است که شخص در روزهای کار و مشغله اکثراً به آن نمی‌اندیشد و در روز تعطیلی متوجه می‌شود که از زندگی خود خشنود نیست و معنا و ارزشی که این همه تلاش و زحمت را توجیه کند وجود ندارد.

نامبرده بر همین اساس می‌گوید ماشینی‌تر شدن شکل زندگی امروزی به بحران احساس کلی و غایی بی‌معنایی زندگی شدت می‌بخشد، زیرا با کم کردن ساعات کار، اوقات فراغت یک کارگر متوسط زیادتر می‌شود [41] او فرصت توجه به بی‌معنایی را بدست می‌آورد.]

برون رفت و پیشنهادها

سنگینی حس بی‌معنایی برای متدین و بی‌دین قابل درک است. دانشمندان - اعم از دین‌دار و بی‌دین - به رهایی انسان‌ها از این نوع رنجوری، می‌اندیشند و پیشنهاد ارائه می‌دهند تا به زندگی شور و نشاط منطقی بدهند.

پیشنهادها به سه دسته، تقسیم‌پذیرند: منکران هدف کیهانی در پی تصویر معنای قراردادی و درون زادند و به نه‌های مختلف در این وادی سخن گفته‌اند. از باب نمونه نیچه از اراده آهنین سخن می‌گوید و نجات انسان را به مبارزه قهرمانانه که خواست قدرتمندان است گره می‌زند. 42 کسانی چون راسل بازگشت به روحیه علمی را کلید حل مشکل شمرده‌اند. 43 والتر. تی. استیس که هدف کیهانی را توهم بزرگ دانسته و بر رهایی از آن تأکید دارد، بالا بردن سطح فرهنگ و آموزش زندگی سعادت‌مندان و دلبستگی به توهم‌های کوچک سعادت‌زا، توهم عشق، قدرت، شهرت و... را تأمین‌کننده رضایت به زندگی، 44 می‌شناسد. نوع دوم، پیشنهاد کسانی است که خدا را قبول دارند ولی برای یافتن معنای زندگی، به جای مطالعه کیهان و اهداف کیهانی بیشتر به مطالعات روان‌شناختی توجه نموده و پاسخ «معنای زندگی چیست» را در داخل وجود خود انسان جست‌وجو می‌کنند.

تولستوی (اصلاح‌طلب نامدار روس) از این دسته است. وی انسان را پی‌گیر سعادت شخص و تأمین نیازهای زندگی حیوانی خود می‌شناسد ولی برای او توفیق دست‌یابی به معنای زندگی و سعادت انسانی را نیز پیش‌بینی می‌کند.

نامبرده معتقد است که در وجود هر انسانی، در اثر تابش عقل، وجدان حساس در زمان ناشناخته‌ای، فعال می‌شود و تعقیب سعادت شخصی را - به دلیل اصطکاک منافع شخصی افراد - ویرانگر و خصومت‌زا - معرفی می‌کند و تأکید دارد که تحقق چنین هدفی - به دلیلی حرکت زندگی به سوی مرگ افزایش تلخ‌کامی‌ها - ناممکن می‌باشد. 45

تولستوی در کتاب «فلسفه زندگی» می‌خواهد ثابت کند که وجدان حساس که همان عقل است انسان را به شناخت نوامیس مسلط بر ماده، نبات و حیات حیوانی و چگونگی تبعیت موجودات از آنها، فرامی‌خواند تا به او بفهماند که ذات حیوانی او نیز باید از ناموس عقل اطاعت کند. 46 عقل می‌گوید سعادت شخصی خود را انکار کن تا به سعادت حقیقی برسی، وقتی که تمام کائنات برای سعادت دیگران کار می‌کنند تو هم دیگران را بیش از خودت دوست بدار تا دیگران نیز تو را بیش از خودشان دوست بدارند.

انسانی که نظر عقل را می‌پذیرد در پی تأمین سعادت خود و دیگران راه می‌افتد و در کنار سعادت شخصی، اعاشه و بقای حیات دیگران را نیز هدف زندگی خود می‌شناسد، هیچ‌گاه مرگ را سبب انقطاع حیات و سعادت خود نمی‌داند. 47

درد، الم و اندوه در نگاه تولستوی بازتاب و تازیانة مخالفت با وجدان حساس و عقل است تا انسان به سنت محبت که خواسته عقل است برگردد. کاهش و افزایش محبت، کاهش و افزایش رنج و عذاب را در پی دارد. حیاتی که در راه محبت صرف می‌شود در معرض تهدید درد و الم قرار نمی‌گیرد. 48 وی می‌گوید:

«مرگ و الم ناشی از خیالات است که ما را می‌دواند تا برسیم به راه راست که عبارت است از خضوع حیات بشری از ناموس عقل و ظهور حیات در محبت کامل. انسانی که به موجب قانون حیات و شریعت حُب، به راه افتاد، دیگر نه مرگی می‌شناسد و نه دردی می‌فهمد» 49 و «وجدان حساس می‌فهمد که حیات عبارت است از فرمان‌برداری دائمی ضمیر حیوانی از ناموس عقلی که می‌تواند حس مهربانی را که در

طبیعت انسان است، از قید و بند شهوات شخصی آزاد کند تا محبتی که دارای حیات است در انسان بزرگی و حکومت نماید.⁵⁰

دکتر ویکتور فرانکل (متولد 1905) کاشف و پایه‌گذار مکتب «معنادرمانی» یکی دیگر از حامیان تفکر یاد شده می‌باشد که معنایابی را خواسته فطری بشر و ناکامی در این راه را عامل گونه‌های مختلف روان رنجوری می‌شناسد که با دست‌یابی به معنا، درمان‌پذیرند.

از منظر این مکتب، معنایابی اساسی‌ترین نیروی محرکه هر فرد در دوران زندگی اوست و نه لذت‌جویی و قدرت که مورد باور فروید و آدلر است.⁵¹ معانی رفتار و اقدامات مختلف و بایسته انسان در ضمیر ناخودآگاه او نهفته‌اند و با کمک بیرونی در افق دید وجدان و ضمیر آگاه ظاهر می‌شود و بدین‌وسیله زمینه انتخاب و بیرون رفت از تحیر فراهم می‌گردد و انسان با انتخاب رفتار معنادار از بی‌معنا به خودشکوفایی نایل می‌آید:

«آموزش ... می‌بایستی مأموریت اساسی خود را در پالایش وجدان فرد ببیند. تنها ظرفیت و توانمندی وجدان هنوز هم پیدا کردن معنا... می‌باشد... بشر می‌بایستی با قدرتی مجهز گردد که ده‌ها هزار درخواست و فرمان پنهان شده [در ناخودآگاه] در ده‌ها هزار وضعیت متفاوت را که زندگی روزمره، وی را با آنها روبه‌رو می‌سازد، بشنود و از آنها اطاعت کند. این درخواست‌هاست که توسط یک وجدان هشیار بر او الهام می‌شوند. تنها با فضیلت یک وجدان بیدار است که او می‌تواند در برابر اثرات یک خلأ وجودی...

یعنی روحیه منفعل همخوانی و هم‌رنگی با جماعت و خودکامگی و استبداد محیط، مقاومت کند.⁵² با پاسخگویی به این نداها و تحقق بخشیدن به معنای زندگی، خودشکوفایی، هویت انسانی و انسان بودن، تأمین می‌گردد، چه آن که به برکت معنا، انسان از خودفردی فراموش کرده و در خدمت یک آرمان یا شخص دیگری قرار می‌گیرد یعنی خود واقعی‌اش را تحقق می‌بخشد.⁵³

فرانکل فرمان‌ها و خواسته‌های ضمیر ناخودآگاه را ندای خداوند⁵⁴ می‌داند. بر این اساس هر انسانی در ناخودآگاهش از نظر ایشان دیندار است و دینداری ناخودآگاه، می‌تواند وارد ذهن آگاه او گردد.⁵⁵

فرانکل، که بیماری روان رنجوری را بازتاب ناکامی بیمار، در معنایابی می‌داند معنا درمانی (لوگوتراپی) را نوعی کمک می‌داند که بیمار را متوجه معنای گمشده‌اش می‌سازد تا با احساس مسئولیت، براساس آن، رفتارش را تنظیم کند. «لوگوتراپیست» به چشم پزشکی می‌ماند که می‌کوشد به بیمار امکان بیشتر بدهد که جهان را آنگونه که هست ببیند. یعنی وظیفه دارد که به میدان دید بیمار وسعت بخشد تا آنجایی که معنا و ارزش‌ها در میدان دید و حیطه خودآگاه او قرار گیرد⁵⁶ و دینداری ناخودآگاهش بار دیگر به ذهن آگاهش برگردد.⁵⁷

به هر حال رگه باریکی از تعقیب هدف زندگی بر پایه تفکر دینی در سخنان تولستوی مسیحی و فرانکل یهودی دیده می‌شود ولی سخن آشکار آن دو، براساس تجربه‌گروی روان‌شناختی و نوعی از رویکرد امانیستی سامان یافته است و نه بر پایه اهداف کیهانی و هدف آفرینش.

در پایان این بخش مقاله، باید یادآوری کنیم که بازگشت به دامن دین به قصد دست‌یابی به معنای زندگی نیز یکی از پیشنهادهاست که توسط اسقف‌ها⁵⁸ و افرادی مثل انیشتاین⁵⁹ و والتر وایس کف، ارائه شده

است، 60 ولی ذهن غربی هیچ‌گونه آمادگی برای پذیرش آن ندارد، به این دلیل که انسان آن دبار، به جهان بی‌هدف خو گرفته است. 61

جان هیک، ضمن بحثی تحت عنوان «روزنه‌هایی به سوی ذات متعال» و بی‌توجهی انسان غربی در قبال آنها می‌گوید:

«هر اشاره‌ای از ساحت متعال با دیواره‌ای نفوذناپذیری در ذهنی برخورد می‌کند که به طور غیرارادی هر چیزی را به شیوه طبیعت‌گرایانه تفسیر می‌کند... این مانع عقلی... است که اطمینان می‌دهد که عصر غربی کنونی ما عصر شکاکیتی عمیقاً ریشه‌دار در باب ساحت فراطبیعی است. 62»

نامبرده، جای دیگر، با اشاره به آغاز جایگزینی نگرش طبیعت‌گرایانه به جای نگرش دینی، از قرن هفدهم و کامل شدن و ریشه‌دار شدن آن در قرن بیستم می‌گوید:

«طبیعت‌گرایی (در جهان غربی ما) واقعیت اجتماعی فرهنگ ما را خلق کرده است. این واقعیت چنان عمیق و ریشه‌دار شده است که ما دیگر آن را نمی‌بینیم بلکه هر چیز دیگر را از خلال آن می‌بینیم. 63»

سایر پیشنهادها نیز در درمان درد و بی‌معنایی، ناتوان می‌نماید چه آن که در آنها نه توان آرمان‌دهی دیده می‌شود و نه ضمانت اجرایی، به همین دلیل تاکنون توفیق بیرون آمدن از خلوت انزوا نصیب هیچ یک از آنها نشده است.

معنای زندگی از منظر قرآن

قرآن در باب معنای زندگی پیشنهادی ارائه می‌دهد که در واقع همان نظریه بی‌پیرایه و تحریف نشده ادیان توحیدی است که بر هدفداری کیهان و تقاضای سرشت انسان تکیه دارد. به رغم وسوسه‌افکنی‌های داخلی و خارجی گذشته و تلاشهای مستمر، گسترده و پرهزینه جهان شکل گرفته بر اصول روشننگری و رنسانس، دیدگاه قرآن همچنان با صلابت، سلامت و قدرت در سیمای زندگی بخشی از جامعه بشری می‌درخشد و به سایر انسان‌ها نیز نوید آرامش، آسایش و سعادت می‌دهد.

جان هیک، خوشبینی کیهانی در اسلام را مستند به این داده‌های قرآنی می‌داند که در اول هر سوره کلمات «به نام خدای بخشنده مهربان» تکرار شده و نام‌های نودونه گانه خداوند مشتمل است بر: حب، احسان، لطف، رحمت، بخشش، گذشت، جود، شفقت 64، ولی، غفار، وهاب، رزاق، صبور، کریم، ودود، محیی، عفو، رحیم، هادی و این که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد 65 و اراده او تحقق خواهد یافت، وی درباره امیدآفرینی و قدرت جهت‌دهی و امیدآفرینی اسلام می‌گوید:

«در واقع واقعیت زندگی پس از مرگ و مواجهه با خدای بخشنده اما عادل، عموماً امروز در درون اسلام در قیاس با یهودیت یا مسیحیت که هر دوی آنها عمیقاً از روشننگری اروپایی تأثیر پذیرفته‌اند، نیرومندتر است.» «اسلام به عنوان چارچوبی برای زندگی، صخره ثبات، و استواری و سرچشمه ایمان و اعتماد میلیون‌ها انسان بوده است که اکثراً در آنچه که اکنون جهان سوم نامیده می‌شود زندگی می‌کنند... این ثبات از اطاعت نسبت به قانون الهی ناشی می‌شود که به توصیه نوعی شیوه زندگی کامل می‌پردازد و در همان

حال هنگامی که انسان قصور می‌ورزد، در انتظار رحم و شفقت خداوند است. توکل و ایمان به خداوند مردان و زنان را از مصائب زندگی نجات می‌بخشد» 66.

جان هیک در آموزه‌های اصیل ادیان بزرگ جهان نسبت به معنای کل حیات، نوعی همانندی را مشاهده می‌کند و بر این باور است که جهان‌بینی ادیان می‌تواند خاستگاه گرایش‌ها، شیوه زندگی خاص و تعیین هدف شمرده شود. 67 ولی امتیاز اسلام در این است که هم اکنون به صورت عینی و ملموس مشغول ایفای چنین نقشی در زندگی مسلمانان است.

چنین مزیتی، ترسیم و تصویر هر چه بهتر نگاه قرآن را در رابطه با معنای زندگی، ضروری نشان می‌دهد تا انسان مسلمان با تقلید از غرب، گرفتار درد بی‌معنایی نگردد.

تصور کلی معنا

در تصور قرآن نظام کیهانی در خدمت انسان است تا در پرتو ارتباط با خدا به کمال مطلوب 68 و سعادت جاودانه برسد، به عبارت دیگر جهان به شمول سرشت انسان، وی را به سوی خدا می‌خواند تا زندگی جهت پیدا کند. این فراخوانی در قالب بعثت و نبوت، شکل تشریح شده خود را بازمی‌یابد تا فرصت سیر تعالی طلبانه برای انسان بیش از پیش فراهم آید.

این که آفرینش آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آن هاست، هدفمند صورت گرفته است، در جای جای قرآن به چشم می‌خورد و غایت‌مندی و حکیمانه بودن آفرینش آنها مورد تأکید قرار می‌گیرد. در آیاتی، تذکر داده می‌شود که برخوردار زیستن انسان، جزء اهداف آفرینش هستی می‌باشد، و او ضمن استفاده از برکات کیهانی در جهت بهسازی زندگی این جهانی، از طریق تماشای نشانه‌های نهفته در متن هستی، به شناخت خداوند نایل می‌آید. 69 در این رابطه مطالعه دو آیه زیر به عنوان نمونه کافی می‌نماید که می‌گوید: «إن فی خلق السموات و الأرض و اختلاف الليل و النهار لآیات لأولی الألباب الذین یدکرون اللّٰه قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار» (آل عمران / 190)

«بی‌شک در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی برای خردمندان است، همانا که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در مورد آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند) و می‌گویند: پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو. ما را از عذاب آتش مصون دار.»

«اللّٰه الذی سخّر لکم البحر لتجری الفلک فیہ بأمره و لتبتغوا من فضلہ لعلکم تشکرون و سخّر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه إن فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» (جاثیه / 12-13)

«خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتی‌ها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره‌گیرید و شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید. او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخت، در این نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌اندیشند.»

نگاه هستی شناختی قرآن، خود انسان را نیز تجلی‌گاه نشانه‌های خداوند و خاستگاه رویکرد به او می‌شناسد، به این دلیل که در آفرینشش (همچون کل جهان) نشانه‌های خدا و در سرشتش میل به او نهفته است. آفرینش حکیمانه هر انسان و ندای وجدان او با هم زمینه‌رهایی از غفلت و ارتباطگیری فعال با خدا را فراهم می‌آورد. بر این اساس قرآن تمام دین خدا را پدیده تعبیه شده در سرشت انسان دانسته و روی آوردن به آن را تسلیم شدن به ندای ضمیر خود او قلمداد می‌کند.

«و فی الارض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون» (ذاریات 20-21)

و در زمین آیاتی برای اهل یقین است و در وجود خود شما نیز آیاتی است! آیا نمی‌بینید!

«إن فی السموات و الأرض لآیات للمؤمنین و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون» (جاثیه 4-3/)

«بی تردید در آسمانها و زمین نشانه‌هایی برای مؤمنان وجود دارد و نیز در آفرینش شما و جنبندگانی پراکنده شده، نشانه‌هایی است برای اهل یقین.»

«فأقم وجهک للدين حنیفا فطرت اللّٰه التي فطر الناس علیها» (روم 30/)

«پس روی خود را متوجه آیین خالص کن که فطرت خداوندی است که انسان را بر آن آفریده است.» رسالت آسمانی که شکل تبیین شده و سامان یافته هدایت آفرینش و سرشت انسان را به ارمغان آورده است، نیز دعوت به سوی خدا، و پیامبر، دعوت کننده به سوی خدا نام گرفته است. تعبیر «و داعیا الی اللّٰه» احزاب/46 و «داعی اللّٰه» احقاف/32، «ادعوا الی اللّٰه» یوسف/108 گواه قرآنی این نام گذاری می‌باشد. گویا انسان در غیاب نبوت و بعثت پیامبران، گوش به ندای هستی و زمزمه سرشت خود نمی‌دهد و خدا را هدف خود تلقی نمی‌نماید، در اثر این غفلت در دام هدف‌های تخیلی اسیر می‌شود. بر این اساس نوعی دوری و فاصله معنوی پدید می‌آید. با توجه به چنین واقعیت روحی، قرآن از عبارت بازگشت به سوی خدا استفاده نموده و از داشتن وسیله تقرب و نزدیکی به او سخن می‌گوید:

«و أنیبوا الی ربکم و أسلموا له» (زمر 54/)

«به سوی پروردگارتان باز گردید و در برابر او تسلیم شوید.»

«اللّٰه یجتبی الیه من یشاء و یرحم الیه من ینیب» (شوری 13/)

«خداوند هر که را بخواهد بر می‌گزیند و کسی را که به سوی او باز گردد راهنمایی می‌کند.»

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّٰه و ابتغوا الیه الوسیلة» (مائده 35/)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه نموده و در پی وسیله تقرب به او باشید.»

استفاده از کلمه «الی» که معنای اصلی آن بیان غایت است، در آیات مربوط به دعوت بازگشت به سوی خدا و استفاده از وسیله تقرب زا، اشاره به هدف نهایی بودن خداوند دارد همان گونه که وسایل تقرب، اهداف میانه و مقدماتی به حساب می‌آید. نشانه‌ها و گرایش‌ها در هستی و دعوت به بازگشت در بعثت، در صورت پذیرفته شدن، نخستین نگاه به معنای زندگی است. مؤمن تازه رسته از غفلت و سرگرمی به اهداف تخیلی، بایستی خود برای عملیاتی شدن و جا افتادن معنای واقعی (خداجویی و خداخواهی) درصدد دست‌یابی به راه‌ها و وسیله تقرب به خدا و به کارگیری آن برآید. کیهان‌شناسی قرآنی، هستی را هدفمند،

تحت کنترل هستی بخش و ذره ذره‌ی آن را در حال انجام دادن وظیفه می‌شناسد. 70 برکات این وظیفه‌شناسی به گونه‌ای در خدمت انسان قرار دارد. براساس چنین تئوری، باید‌ها و نبایدهای زندگی در قرآن عنوان دعوت به همسویی و همنوایی با کل هستی را به خود می‌گیرد و رعایت آنها وسیله تقرب به خداوند شمرده شده است. باید‌ها و نبایدها تمام ابعاد و صحنه‌های زندگی را، حتی فعالیت‌های روحی رانیز فرا می‌گیرد. انسان معنا‌گرا در هر موقعیتی که قرار دارد، باید وظیفه خود را به صورت واقع بینانه بداند و با یاد خدا به آن عمل کند. این روند تا آنجا قابل توسعه است که در سراسر زندگی انسان جایی برای انگیزه جز خداجویی نباشد. پیامبر که به چنین مرحله‌ای از خداجویی رسیده بود، مأموریت یافت که به قصد ارائه الگو، به مسلمانان، از این راز پرده برداشته و خداوند را از آن رو که پروردگار جهانیان است هدف زندگی خویش معرفی کند.

«قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» (انعام / 162)

«بگو نماز، عبادت‌ها، زندگی و مرگم همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

بر پایه توضیحات گذشته، از نظر قرآن، خداوند آفریدگار هستی هدفمند، با طرح خواسته‌های خود در قالب باید‌ها و نبایدها که جلوه ربوبیت اوست، معنا بخش زندگی انسان و جلودار او در مسیر بی‌انتهای تکامل می‌باشد.

ساز و کار عینیت دهی به معنای زندگی

قرآن به انسان می‌آموزد که با جدیت در پی دست یابی به «صراط مستقیم» (حمد / 6) و «سبیل الله» (عنکبوت / 69) باشد. هدف رسیدن یا نزدیک شدن به مقصد و غایت است که در مورد خداوند معنای خاص خود را دارد. بدین ترتیب باید حقیقت راه رسیدن به مقام قرب و رابطه آن دو با غایت اصلی یعنی خداوند شفافیت مناسب پیدا کند.

راه به سوی خدا، پیشینه سازی روش بندگی است که حقیقت آن را قوانین و رفتار خداپسندانه و خداجویانه تشکیل می‌دهد. در این گونه زندگی تصمیم بر این است که به اعمال نفوذ سایر نیروهای انگیزه بخش - از قبیل طاغوت، شیطان و هوای نفس که در عرف قرآن معبود شناخته شده‌اند - پایان داده شود.

خداوند در قرآن هم مطلق دستورات و مقررات دینی را راه مستقیم به سوی خود معرفی می‌کند (انعام / 253 و 161 و 126) و هم تعبد و پای بندی به آنها را (آل عمران / 51 و مریم / 36 و یس / 61 و زخرف / 64). جمله «و ان اعبدوننی هذا صراط مستقیم» یس / 61 و مشابه آن، معنایی جز رعایت باید‌ها و نبایدهایی ندارد. هنگامی که کاری (در حوزه‌های ارتباط انسان با خودش، انسان با خدا، انسان با انسان و انسان با طبیعت) با یاد خدا انجام داده می‌شود، انسان در حال عبادت است. 71 فعالیت با انگیزه الهی، تقرب و انس با خدا را در پی دارد. بنابراین به کارگیری عنوان «صراط مستقیم» در مورد دستورات و مقررات دینی (اعم از عبادی و اجتماعی) تعبیر حقیقی نخواهد بود، آنها به علاوه رعایت خداجویانه، معنای درست راه مستقیم به سوی خدا را تحقق می‌بخشد. عبادت به معنای یاد شده هدف خلقت جن و انسان شناخته شده است:

«و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (ذاریات / 56).

«من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند.»
مقصود آیه بیان هدف نهایی آفرینش انسان نیست تا با راه بودن و پل بودن عبودیت و عبادت ناسازگار باشد، چه آنکه براساس آیه «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین» (حجر 99)، عبادت مقدمه برای هدف والاتری که یقین نام دارد می‌باشد. 72

یاد کرد این نکته خالی از فایده نیست که در تفکر اسلامی در اهداف میانی و مقدمات، هدف غایی یعنی شهود و حضور یاد خدا نیز به گونه‌ای مطرح است، بدون چنین شهودی عمل صالح که نزدبان تعالی شمرده شده است، شکل نمی‌گیرد. ممکن است طرح عبادت به عنوان غایت خلقت نمایانگر این حقیقت باشد که هیچ‌گاه بندگی خالی از شهود نیست. بر این اساس عبادت می‌تواند هدف غایی شمرده شود.

نقش و مراتب پرستش

بسیاری از خداپرستان، پای بندی به بایدها و نبایدهای ارزشی را متکی بر سیر و سلوک معنوی دانسته و گفته‌اند که در غیاب شعائر و مناسک، احساس ژرفا داری حیات آدمی ناپدید 73 می‌شود و جامعه را فساد و زوال تهدید می‌کند. 74

الکسیس کارل از میان گونه‌های مختلف سیر و سلوک معنوی، نیایش را به مطالعه گرفته و آثار روحی و جسمی آن را معرفی کرده است، وی بر این باور است که حتی شکل طوطی وار و تمرینی این سلوک معنوی نیز زمینه کاملاً لازم روحی احساس عرفانی و اخلاقی را با هم فراهم می‌آورد و در اثر آن در چهره نیایش‌گر، حس وظیفه‌شناسی، کمی حسد و شرارت و تا اندازه‌ای حس نیکی و خیرخواهی نسبت به دیگران، با ثبات نسبی، قابل مطالعه می‌نماید. 75

شایسته است که برای ارزیابی بهتر درک و تصور این طیب، جراح، فیزیولوژیست و زیست‌شناس مشهور فرانسوی، از نقش نیایش، پاره‌ای از سخنان وی را در این رابطه به مطالعه بگیریم:
«نیایش هنگامی که مداوم و پرشور و حرارت است، تأثیرش بهتر آشکار می‌شود... انسان خود را آنچنان که هست می‌بیند، از خود خواهی‌اش، حرصش، گمراهی‌ها و کج‌فکری‌هایش و از غرور و نخوتش پرده بر می‌دارد، برای انجام تکلیف اخلاقی رام می‌شود، برای کسب خضوع فکری اقدام می‌کند و در همین هنگام سلطنت پر جلال آمرزش در برابر او پدیدار می‌گردد.

رفته رفته یک صلح درونی، یک هماهنگی و سازش خوش فعالیت‌های عصبی و اخلاقی، بزرگترین ظرفیت تحمل در برابر محرومیت، اتهام، اندوه، قدرت شکست‌ناپذیر و سستی ناشناس، بردباری در قبال از دست دادن همه چیز، درد، بیماری و مرگ به سراغ وی می‌آید... نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فردی نشان می‌دهد: صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی بی دغدغه، چهره پر از یقین، استعداد هدایت و نیز استقبال از حوادث، به سادگی در آغوش گرفتن یک سرباز یا یک شهید مرگ را. اینهاست که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت می‌کند... به نظر می‌رسد که نیایش انسان‌ها را آن‌چنان رشد می‌دهد که جامعه‌ای که وراثت و محیط به قامت شان دوخته است

برایشان کوتاه گردد، ملاقات با پروردگار آنها را از صلح و آرامش درون لبریز می‌سازد به طوری که شعشه پرتو این صلح، از چهره شان نمودار است و آن را هر جا که روند با خود می‌برند 76.»

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست
می‌برد هر جا که خاطرخواه اوست.

کارل، حقیقت نیایش را انس و ارتباط با خدا می‌داند که آثار و نتایج تربیتی و ارزشی متنوعی را به بار می‌آورد؛ ولی در تعریف دعا، از عبارت‌های: «کنش روح به سوی کانون غیر مادی جهان» «پرواز روح است به سوی خدا» و «نمودار کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی 77»، سود می‌برد که اشاره به معنا خواهی اهل نیایش دارد. در اسلام نیز سیر و سلوک تحت عنوان عبادت که دارای قلمرو وسیعی می‌باشد، به رسمیت شناخته شده است. عبادت سر فصل‌های متعددی را زیر پوشش خود دارد که نیایش یکی از آنهاست. و دیگر عناوین زیر مجموعه آن عبارت است از حج، نماز، روزه، خمس، زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، ذکر، زیارت و تلاوت قرآن که هر کدام تعریف خاص خود را دارد. انسان مسلمان بدون چشمداشت مادی تحت عنوان واجب یا مستحب به طور شبانه روزی یا در طول سال یکبار، خداجویانه، انجام این امور را وظیفه خود می‌شناسد.

تمام مفردات عبادات اسلامی، با هدایت الهی و مدیریت معصوم و مطابق دیدگاه انسان شناختی اسلام سامان یافته و در آنها با حفظ جوهره پرستش، به ابعاد مختلف زندگی دنیوی و سعادت اخروی نیز توجه شده است، ولی فلسفه اصلی آنها استحکام احساس شهود غیب، می‌باشد. شهید مطهری در توصیف عبادت می‌گوید:

«عبادت نردبان قرب است، معراج انسان است، تعالی روان است، پرواز روح است به سوی کانون نامرئی هستی، پرورش استعدادهای روحی و ورزش نیروهای ملکوتی انسان است، پیروزی روح بر بدن است، عالی‌ترین عکس العمل سپاسگزارانه انسان است از پدید آورنده خلقت، اظهار شیفستگی و عشق انسان است به کامل مطلق و جمیل علی الاطلاق و بالاخره سلوک و سیر الی الله است. 78»

عبادت با تمام گونه‌هایش این کارکرد را دارد که، یاد خدا را بیش از پیش در دلها زنده می‌کند. در قرآن نماز بازتاب دهنده یاد خدا معرفی می‌شود. (طه / 14 و عنکبوت / 45)، خود قرآن ذکر نامیده شده است. روزه، منشأ تقوا معرفی می‌گردد که تکیه بر یاد خدا دارد... با یاد خدا و رسوخ آن در اثر عبادت، پرده غفلت، هواپرستی، جهل و آرمانها و اهداف غیر ارزشی کنار می‌رود و دریچه چشم و گوش انسان بر روی حقایق گشوده شده و زمینه پیمودن راه بندگی در پهنه حیات فراهم می‌گردد.

«ان الله جعل الذكر جلاء للقلوب تسمع بعد الوقرة و تبصر بعد العشوة و تنقاد بعد المعاندة 79»

«خداوند، یاد خود را صیقل دلها قرار داده است، دلها بدین وسیله از پس کری، شنوا و از پی نابینایی، بینا و از پس سرکشی و عناد، رام و سر به راه می‌گردند.»

در حقیقت یاد خدا هم روشنایی بخش مسیر راهپیمایی است و هم وسیله پیش روی به سوی مقام قرب الهی. علی علیه السلام می‌فرماید: اللهم انی اتقرب الیک بذکرک (دعای کمیل).

«پروردگارا من با یاد تو آهنگ نزدیک شدن به تو را سر می‌دهم.»

گرایش به عبادت مراتبی دارد. در آغاز مسیر و راه پیمایی، یاد خدا و یاد خود با هم به انسان انگیزه بندگی می‌دهد، ترس از جهنم و امید به بهشت خداوند، زمینه پرستش و بندگی را فراهم می‌سازد. مؤمن آگاه در تلاش است که از این مرحله عبور کند و عاشقانه و خالصانه رو به خدا آورد. علی علیه السلام درباره سطوح مختلف خداجویی می‌فرماید:

«انّ قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار و انّ قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد و انّ قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الأحرار»⁸⁰.

«بدون تردید گروهی خدای را به انگیزه دریافت پاداش می‌پرستیدند، این عبادت تجارت پیشگان است و گروهی او را از ترس می‌پرستند، این عبادت برده صفتان است و گروهی او را برای آنکه او را سپاسگذاری کرده باشند، می‌پرستند، این عبادت آزادگان است.»

سعدی، همین معنا را در قالب شعر به تصویر می‌کشد:

خلاف طریقت بود کاولیا

تمنا کنند از خدا جز خدا

گر از دوست چشمت به احسان اوست

تو در بند خویشی نه در بند دوست⁸¹.

پرستشگر می‌کوشد خود پرستش را که عبارت است از جذب شدن به شعاع جاذبه الهی هدف قرار دهد تا موضوع بهشت و جهنم کنار رود⁸². سوز و گداز دست‌یابی به این مرحله هدف گرایی، در زبان امامان معصوم این گونه انعکاس یافته است:

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و أنر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بجز قدسک»⁸³.

«خدای من کمال و دل‌بستگی به خودت را به من ببخش و دیدگان دل ما را با پرتو نظر به خودت، نور بده تا دیده دلها، حجابهای نور را بدرد و به معدن بزرگی برسد و ارواح ما به درگاه عزت تو آویخته گردد.»

این مرتبه خداجویی در کلام اهل معنا، با قالب‌ها و تعبیرهای گوناگون در دست‌رس جویندگان راه کوی دوست، قرار گرفته است:

«هدف نهایی آن است که انسان از پل عبادت به مقصد یقین برسد...» «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین» (حجر / 99) یقین، همان نورانیت، شهود و صفای باطن است که اگر کسی به آن رسید به هدف عبادت رسیده است و در نتیجه به هدف خلقت رسیده است»⁸⁴

«کمال انسان بالاتر است از حد مشتتهیات حیوانی و لو در جهان دیگر که برای انسان، تأمین شود، بلکه در حد عبادت‌های شاکرانه و محبانه و عاشقانه است و آن وقت پرستش مفهومی برابر مفهوم عشق نسبت به حقیقت پیدا می‌کند... هدف اصلی مرتبه پایین عبادت نیست بلکه مرتبه عالی آن است. هر که بدانجا نرسید، برای او این مرتبه پایین‌تر از هیچ بهتر است»⁸⁵

«فحقیقه العباده - هی الغرض الأقصى من الخلقه - هی ان ینقطع العبد عن نفسه و عن کل شیء و ینذکر

ربه»⁸⁶.

«حقیقت عبادت - که غرض نهایی آفرینش شمرده شده - عبارت است از این که بنده از خود و هر چیز دیگر، بریده و به یاد پروردگارش باشد.»

آویخته‌گی عبد به معدن عظمت به گونه‌ای است که روح، حوصله درنگ در تن را از دست می‌دهد و دردناک‌ترین مصیبت برای او خطر جدایی از خدا می‌باشد.

امیر راه طریقت، در ترسیم حالات روحی، این سالکان راه یافته، می‌گوید:

«هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و باشروا روح الیقین و استلانوا ما استوعره المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بأبدان ارواحها معلقه بالمحلّ الأعلى 87»

«علمی که بر پایه بینش کامل است بر قلب‌های آنان هجوم آورده است و آنان روح یقین را لمس کرده‌اند و آنچه را ناز پروردگار دشوار دیده‌اند، آسان پذیرفته‌اند و بدانچه، نادانان از آن رمیده‌اند، خو گرفته‌اند، دنیاگرایان را با تن‌هایی همنشینند که ارواح آنها آویخته بالاترین جایگاه می‌باشند.»

«لولا الاجل الذی کتب لهم لم تستقرّ ارواحهم فی أجسادهم طرفه عین شوقاً الی الثواب و خوفاً من العقاب 88»

«اگر اجل مقدرشان نمی‌بود، ارواح آنها، از شدت شیفتگی به ثواب و ترس از عقاب، یک چشم بهم زدن، در بدنهای خود، درنگ نمی‌کردند.»

«فلئن صیرتنی للعقوبات مع اعدائک و جمعت بینی و بین اهل بلائک و فرقت بینی و بین احبائک و اولیائک فهنی یالهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک 89»

«اگر به قصد کيفر دهی، مرا با دشمنان و مستحقان عذابت، همنشین ساختی و از دوستان و اولیای خود جدایم کردی، آن موقع، گیرم - معبودم، آقایم، مولایم و پروردگارم - بر عذابت صبر پیشه کردم پس درد فراق تو را چگونه تحمل کنم و بر آن صبر نمایم!»

بهر حال راه آویختن خود به «محل اعلا» یا نفوذ دردایره جاذبه محبت الهی جز رعایت مسائل عبادی و صالح سازی رفتار ندارد. قوت‌گیری روحیه تعبد، به الهی شدن کل وجود انسان منجر می‌گردد. الهی شدن کل وجود یعنی خدا خواهی باتمام فعالیت‌های روحی و جسمی ممکن در عرصه‌های مختلف زندگی در قرآن با صراحت بیان شده است که عمل صالح مؤمن را به خدا نزدیک کند: «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» (فاطر/10)

مؤمن معتقد به توحید به سوی خدا بالا می‌رود و عمل صالح وسیله بالا رفتن او می‌باشد. براساس سخنی از پیامبر، خداوند می‌فرماید:

«ما تحبب الی عبد بشيء أحب الی مما افترضته علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه، فاذا احبته، کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی یبطش بها، ان دعانی أحبته و إن سألتنی أعطیته 90»

«بین کارهایی که بنده به قصد کسب محبتم انجام می‌دهد، چیزی برایم دوست داشتنی‌تر از تکالیفی نیست که بر او واجب کرده‌ام [ولی] او با انجام دادن نوافل و مستحبات [نیز] در پی تقرب به من است تا جایی که من او را مورد محبت قرار می‌دهم، وقتی که او را محبوب خود شناختم، من گوش او هستم که به

وسیله آن می شنود، چشم او هستم که به وسیله آن مشاهده می کند، زبان او هستم که با آن سخن می گوید و دست او هستم که با آن سخت گیری می کند، اگر مرا خواند اجابت می کنم و اگر چیزی طلبید، به او می دهم.»

در دایره محبت الهی، عشق رو به افزایش، اراده و قدرت تصمیم گیری رو به نیرومندتر شدن و تمام وجود انسان مشغول کار خدایی می باشد و جز عشق ورزی، گزینه دیگری ندارد و خستگی، ناامیدی و احساس پوچی معنا ندارد.

«اولئك یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون» (مؤمنون /61)

«چنین کسانی به سوی کارهای خیر، سرعت می گیرند و در انجام آنها سبقت می جویند.»
سختی و هزینه بری کارها، نه تنها بر روحیه پیشی گیری به سوی کارهای خیر، گزندی وارد نمی کند که فرصت ایثار و مجال جان فشانی، زمینه را برای فرمان روایی این روحیه، آماده تر می کند، بدان دلیل که امتحان سخت تر، پاداش چشم گیرتر دارد و بشارت تقرب بیشتر را همراه می آورد:
«و بشر الصابرين الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمته و اولئك هم المهدتون» (بقره /155-156-157)
«به صابران بشارت بده آنان که موقع تحمل مصیبت می گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم اینها کسانی هستند که صلوات و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هدایت یافتگانند.»

ب. کارآمدی شناخت هستی

هستی شناسی با مؤلفه های خداشناسی، انسان شناسی و معادشناسی با ویژگی های مورد پذیرش قرآن، عامل راهبردی دیگری است برای اجرایی شدن معنای زندگی در تصور و تفکر دینی. با شناخت هر چه دقیق تر هستی، هر انسانی، آمادگی. بیشتری پیدا می کند. که باید ها و نبایدهای مربوط به زندگی را به منظور دست یابی به مقام قرب الهی جامه عمل بپوشاند.
از نظر قرآن انسانی که خروش از اسارت اهداف خیالی و پنداری و جهل رهایی یافته است، وقتی به مطالعه هستی و هویت اشاره ای آن، می پردازد و حکمت و هدفمندی را در پهنه آن مشاهده می کند، به هدف آفرینش و فرجام کار خودش نیز پی می برد، گویا ضمن توجه به حکمت آفرینش کل هستی، به حکیمانه بودن آفرینش خودش نیز متوجه شده و ایمان پیدا می کند به این حقیقت که اگر معادی و رستگاری جاودانی در کار نمی بود این همه سرمایه گذاری برای انسان بیهوده می نمود و خداوند منزّه است از هستی دهی بیهوده:

«و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک ففنا عذاب النار» (آل عمران /191)

«و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (و می گویند) پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش مصون دار.»

«فحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون» (مؤمنون /115)

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید.»

خردمندان پاکیزه سرشت با مطالعه حتمی پی می‌برند که در حقیقت این قیامت و بازگشت به خداست که توجیه‌کننده خلقت این عالم است 91 و ولی انسان‌های تن داده به خواسته‌های حیوانی و اهداف پنداری، با تردید افکنی، یاد معاد را در ضمیر خود می‌شویند تا با دغدغه کمتر، هنجار شکنی را پیشه شان قرار دهند:

«بل یزید الانسان لیفجر امامه یسئل ایا ان یوم القیامة» (قیامة 5/ و 6)

«بلکه انسان می‌خواهد در تمام عمر گناه کند (از این رو) می‌پرسند قیامت کی خواهد بود!»

چنین افرادی (گویا) بر این پندارند که اگر قیامت نباشد ولی باید‌ها و نباید‌های ارزشی را رعایت کند، لذتهایی را بر خود حرام می‌کند و زیان می‌بیند 92 ولی منطق دینداران، نگرانی آنها را واهی دانسته می‌گویند:

«حتی در این دنیا نیز صرفه باخدا باوری است. مومنان گر چه لذت‌هایی زیانمند را از دست می‌دهند، به خوشحالی بالاتر دست می‌یابند و در زندگی به انسان‌های فروتن و درست‌کردار تبدیل می‌شوند 93»

اما در رابطه با آخرت، دین و خرد با هم به انسان توصیه دارد که براساس احتمال معاد عمل کند. براساس برهان شرط‌بندی پاسکال (ریاضی دان، فیزیک دان، و متکلم فرانسوی 1662 - 1623 م) «وجود خدا، حقانیت آموزه‌هایی چون معاد اگر هم قابل اثبات یقینی نباشد، یگانه‌گزینه پذیرفتنی است! چرا که برای پرهیز از زیان احتمالی الحاد که به مراتب بالاتر از سود یقینی آن است، چاره‌ای جز ایمان با سلوک مؤمنانه نیست 94»

غزالی سخن مشابه دارد. ولی بعد از طرح تردید یاد شده می‌گوید:

«بر تو واجب شد به حکم عقل که راه شرع فرا پیش‌گیری که خطر چون عظیم باشد بگمان ضعیف از وی بگریزند، چه اگر تو قصد طعام کنی که بخوری کسی گوید: ماری دهان، در این طعام کرده است، تو دست باز کنی، اگر چه گمان آن بود که وی دروغ می‌گوید و برای آن می‌گوید تا وی بخورد و لکن چون ممکن بود که راست می‌گوید. با خویشتن گویی: اگر نخورم رنج این گرسنگی سهل است و اگر بخورم، نباید که او راست گفته باشد و من هلاک شوم 95»

این گونه‌ای از استدلال پیش از همه، در سخنان معصومان مطرح شده است. روایاتی در این باب از امام علی علیه السلام 96 و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام 97 در خور مطالعه می‌باشد.

امام رضا علیه السلام خطاب به زندقی فرمود:

«وان كان القول قولکم... ألسنا و ایاکم شرعاً سواء، لایضرننا ماصلینا و صمنا و زکینا و أقرننا... و ان كان القول قولنا.. قد هلکتکم و نجونا»

«اگر سخن شما درست باشد ما و شما همسان خواهیم بود و نماز، روزه، زکات، و اقرار ما زبانی به ما نخواهد داشت و اگر سخن ما درست از آب درآمد، شما هلاک شده‌اید و ما نجات یافته‌ایم.»

در مطالعات انسان‌شناختی، لذت‌های معنوی حتی نزد بسیاری از گرایش‌های سکولاریستی پذیرفته شده است، یعنی انسان از خدمت و احسان به دیگران لذت می‌برد این احساس به عضو خاص و برقراری رابطه با یک ماده بیرونی، حاصل نمی‌شود بلکه با عمق روح و وجدان آدمی مربوط است 98. ولی تفاوتی که

وجود دارد این است که «اخلاق سکولار در پاسخ این سوال که چرا وقتی که اخلاقی بودن به سود تو نیست و می‌توانی با عمل خود خواهانه، زندگی را به نحو سودآوری به پیش بری، باید اخلاقی باشی؛ با مشکل جدی رو به رو است» 99 زیرا لذت در نهایت باید به خود انسان برگردد، لذت معنوی سکولار حکمت و علتی در وجود خودش ندارد! ما وقتی که حس دینی منشأ فعالیت‌های خیرخواهانه باشد، لذت‌های معنوی دوچندان می‌شود زیرا در نهایت ثمره این فعالیت‌ها به خود خیرخواه، برمی‌گردد، حتی ایثار و پاکبختگی همراه با رنج و تلخی‌ها برای وی دلبپذیر می‌شود، چون باور دارد که خدا جبران می‌کند. قرآن می‌گوید:

«و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله» (بقره /110 و مزمل /20)

«و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت.»

زندگی در پرتو شناخت خداوند - به عنوان آفریدگار هستی و مجمع اسماء و صفات برتر و پیراسته از هر گونه نقص و کاستی که انسان را خلیفه و نمایش دهنده صفات علیای خود خوانده است 100، و اعتقاد به معاد عرصه بهره‌گیری از میزان خداگونه سازی حالات روحی و رفتار خود در دنیا - و احساس درونی به نام وجدان که در تمام انسان‌ها زنده است و منشأ توقعات ارزشی می‌باشد - همزمان هم احساس مسئولیت به معنای واقعی کلمه - به وجود می‌آید و هم روحیه تعالی خواهی یعنی دستیابی به بلندترین و مقدس‌ترین آرمانهای اخلاقی متکی بر محوریت آرمان توحیدی.

«آرمان توحیدی که در قالب گرایش و ایمان به خدا جریان دارد تمام الگوها و گرایش‌ها، هدف‌ها، آرزوها، دورنگری‌ها، بلندپروازی بشری را یکجا قرار داده همه آنها را یکپارچه در پرتو الگوی والا و حقی ارائه می‌دهد که وجودش سراسر علم و قدرت و عدل و رحمت و انتقام مطلق است. دید روشن و تصویر واضح از چنین الگویی را ایدئولوژی توحیدی در اختیار ما می‌گذارد. این مکتب و بینش به ما آموزش می‌دهد که با صفات و اخلاق خدایی... به صورت یک سلسله راهنمایی‌ها و رهبری‌های عملی و به عنوان هدف عملی حرکت خود و بالاخره در قالب نشانه‌ها و علائم نصب شده در مسیر و طریق طولانی از انسان تا خدا، برخورد، رفتار و همکاری کنیم» 101

بر این اساس حقیقت میزان پیش روی و تقرب به خدا یک واقعیت عینی خواهد بود، انسان خداجو با پیمودن طریق طاعت واقعاً در حال طی کردن مراتب و درجات قرب پروردگار است، دائم وجودش شدت، قوت و کمال بیشتر پیدامی‌کند یعنی علم، قدرت، حیات، مشیت و دایره نفوذ و تصرفش رو به ازدیاد پیش می‌رود. 102

قرآن، خداوند را دارای قدرت و عزت مطلق معرفی می‌کند و به مؤمن توصیه دارد که با عمل صالح سیر تکاملی (یعنی قدرتمندتر شدن) خویش را به سوی خدا دنبال نماید:

«من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه» (فاطر /10)

کسی که خواهان عزت است، تمام عزت نزد خداوند است (مؤمن معتقد به سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح او را بالا می‌برد).

وقتی که در این نوع ازدیاد وجودی، رکود و توقف به وجود می‌آید مرگ برای انسان بهتر از زنده ماندن است. امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«من استوی یوماه فهو مغبون و من کان آخر یومیه خیرهما فهو مغبوط و من کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون و من لم یر الزیاده فی نفسه فهو الی نقصان و من کان الی النقصان فالموت خیر له من الحیاة» 103
«کسی که دو روزش برابر است فریب خورده است. کسی که روز اخیر دو روزش بهتر از قبل باشد، مورد غبطه و رشک است، کسی که روز اخیر دو روزش بدتر از قبل باشد، او مورد لعنت است، کسی که فزونی در نفس خود نمی‌بیند روبه نقصان است و کسی که رو به نقصان پیش می‌رود، مرگ برایش بهتر از زنده ماندن است.»

ازدیاد وجودی به معنایی که گذشت، حقیقت تقرب به خدا را تشکیل می‌دهد که هنگام نیت اعمال صالح و عبادی، تصورش واجب می‌باشد. راغب اصفهانی از پژوهشگران چیره‌دست حوزه معارف قرآنی می‌گوید:

«قرب بنده به خدا در حقیقت عبارت است از این که بسیاری از صفاتی را که خدا را می‌توان بدان وصف کرد، از آن خود کند، هر چند اتصاف انسان به آن در حدی نباشد که خدا بدان وصف می‌شود، چون علم، حلم، رحمت و غنا و این اتصاف به وسیله زدودن چرک‌هایی چون جهل، خشم ناروا و نیازهای بدنی به قدر توان بشری است.» 104

به هر حال وقتی تحولات مثبت روحی بر پایه هستی‌شناختی توحیدگرایانه شکل گرفت، رفتار بیرونی متناسب با خود را به ارمغان می‌آورد. قرآن می‌گوید:

«کل یعمل علی شاکلته» (اسراء/84)

«هر کس طبق خلق و خوی خود عمل می‌کند؟»

بازتاب زندگی با معنا

در زندگی معنادار و خداجویانه، نگاه انسان به هستی، به زندگی، به انسان یا انسان‌های دیگر و نگاه به خودش تغییر می‌کند. بازتاب این دیگرگونی در دو حوزه حیات فردی و حیات اجتماعی قابل مطالعه و پی‌گیری می‌باشد:

الف: اثر فردی

از نظر قرآن، زندگی انسان با دو واقعیت متفاوت قابل تصور است که عبارت است از: زندگی تهی از یاد خدا و زندگی متکی بر خداخواهی. قرآن به قصد یادآوری عمق تفاوت این دو نوع زندگی تأکید دارد که فلسفه بعثت، احیای انسان زنده می‌باشد که با شروع عمل به هدایت آسمانی، آغاز می‌گردد.

«و من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها» (انعام/122)

«آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود همانند کسی است که در تاریکیها باشد و از آن خارج نگردد».

«یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» (انفال/24)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! عودت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی فرامی‌خوانند به چیزی که به شما زندگی می‌دهد.»

وقتی که خداوند هدف زندگی شناخته شد و رفتار براساس یاد و خواست او انجام پذیرفت زندگی دلپذیر می‌شود و آرامش روح انسان را نوازش می‌دهد.

«من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحییته حیوة طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» (نحل/97)

«هر کس کار شایسته انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است او را به حیاتی پاک و دلپذیر زنده می‌داریم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.»

«و یهدی الیه من أناب الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب» (رعد/27-28)

«خدا(هر کس را که بازگردد، به سوی خودش هدایت می‌کند، آنها کسانی هستند که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن و آرام است، آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش پیدا می‌کند.»

آرامش روحی هدیه ارزشمندی است که خداوند به بنده‌اش ارزانی می‌دارد و پاسدار آن است، حتی راضی نمی‌شود که وحشت هنگام مرگ، آن را به هم زند، از این رو، این ندای روحبخش الهی گوش بنده در حال جان دادن را، نوازش می‌دهد و برای ابد آرامش روحی وی را تأمین می‌کند:

«یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» (فجر/27-30)

«تو ای روح آرامش یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است پس در جمع بندگانم وارد شو و در بهشتم قدم گذار.»

حیات واقعی، دلپذیر و زیبا شدن زندگی و آرامش روحی چگونه به وجود می‌آید؟

هستی‌شناسی توحید محور، به احساسات، اراده، اهداف، آرمان‌ها، اخلاق و رفتار، رنگ الهی می‌دهد. این رنگ‌آمیزی عامل دیگرگونی حیات، از وضعی به وضع دیگر است، در جهان‌شناسی که قرآن به مؤمن آموزش می‌دهد، خداوند با صفات: رحمان، مجیب، رحیم، ودود، محسن، قادر، و... حمایت‌کننده، یاری رسان، هدایت‌کننده، پاداش‌دهنده انسانی است که کل آفرینش مسخر و در خدمت او می‌باشد. این همه نعمت به او انگیزه پرستش، رفتار عادلانه و برخورد خیرخواهانه را می‌دهد که قطعاً زیبایی ظاهر زندگی را همراه دارد و خوشبینی دیگران را به ارمغان می‌آورد. کسی که آفریدگار و تمام آفرینش را حامی خود می‌شناسد، خود را در مسیر تقرب الی الله می‌بیند، تمام زندگی خود را تلاشی در مسیر سعادت ابدی تلقی می‌کند و با ظهور خیرخواهانه در جامعه، خوشبینی اکثریت افراد جامعه را از آن خود می‌داند، بی‌تردید احساس مصونیت، پیروزی و آرامش روحی می‌کند. تنها نگرانی که به سراغ او می‌آید نگرانی ناشی از قصور و کم‌کاری است که عاملی است برای جدیت بیشتر.

شهید مطهری رحمه الله می‌گوید:

«حالت فرد با ایمان در کشور هستی مانند حالت فردی است که در کشوری زندگی می‌کند که قوانین و تشکیلات و نظامات آن کشور را صحیح و عادلانه می‌داند، به حسن نیت گردانندگان کشور نیز ایمان دارد، قهراً زمینه ترقی و تعالی را برای خودش و همه افراد دیگر فراهم می‌بیند و معتقد است که تنها چیزی که ممکن است موجب عقب‌ماندگی او شود تنبلی و بی‌تجربگی خود او و انسان‌های مانند اوست... این اندیشه طبعاً او را به غیرت می‌آورد و با خوشبینی و امیدواری به حرکت و جنبش وامی‌دارد.»¹⁰⁵

ب: اثر اجتماعی

وحدت و همیاری در حیات اجتماعی گمشده تمام متفکران، سیاستمداران و پژوهشگران حوزه فلسفه زندگی است. ضمن تأکید بر ضرورت وحدت، برای تحقق آن هر کس سازوکاری را پیشنهاد می‌کند. تولستوی که کلید حل معما را در بیداری عقل جست‌وجو می‌کند، می‌گوید:

«اگر حصول سعادت را به این می‌دانی که دیگران تو را بیش از خودشان دوست بدارند واجب است که تو هم دیگران را بیش از خودت دوست بداری.»¹⁰⁶

فرانکل که معتقد به معنادرمانی است و معنا را در ضمیر ناخودآگاه انسان جست‌وجو می‌کند تا آن را در ضمیر آگاه وی بکشد، برای بقای بشریت در کنار یکتاپرستی وحدت انسانیت را نیز لازم دانسته، می‌گوید:

«امید به بقای بشریت، زمانی وجود خواهد داشت یا به شرطی است که مردم به یک هشیاری، آگاهی درباره وجوه مشترک در مقولات ارزش‌شناسی برسند، یعنی این که وجوه مشترک در آنچه مردم احساس می‌کنند به حیات آنها ارزش زندگی کردن را می‌بخشد... مسئله به این ختم می‌شود که آیا ارزش‌ها و معنایی وجود دارند که مردم، همه مردم بتوانند در آنها سهیم باشند... در آنها مشترک باشند.»¹⁰⁷

سخن قرآن در این رابطه از هر دیدگاه دیگری، منطقی‌تر و عملی‌تر است. کلمه «لا اله الا الله» و آیه «قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرک به شیئاً و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله.» (آل عمران / 64) تمام الگوهای ناقص و باطل را که موانع تعالی و تکامل انسان به حساب می‌آیند، محکوم می‌کند.

«همه خدایان دروغین و بت‌نماهای فرومایه و بی‌ارزش را که همچون گردنه‌هایی بر سر راه انسان قرار دارند و مانع رسیدن او به خدا می‌شوند، پاکسازی می‌کنند و از سر راه برمی‌دارند... [انسان را] از این قید و بندها و حد و مرزهای ساختگی آزادش می‌سازد تا همواره در حرکت و پویا باشد و از تلاش و تکاپو باز نایستد.»¹⁰⁸

بدین ترتیب، توحید، انسان را همزمان به آزادی معنوی و آزادی اجتماعی فرامی‌خواند، در هر دو بخش، روحیه آزادی و آزادی‌خواهی پا به پای تعبد و تقرب رشد می‌نماید. تحقق و عینیت خوی‌ها و صفات مهربانی، دلسوزی، احسان که سرمشق‌گیری از خداوند، پاسخ‌گوی به فطرت، تأمین‌کننده نیازهای مادی و معنوی در دنیا و آخرت، شمرده می‌شود، صحنه حیات اجتماعی را تبدیل می‌کند به صحنه تعاون و همیاری متقابل. با تعاون همگانی در امیر خیررسانی، آرامش روحی بیشتر وحدت اجتماعی ریشه‌دارتر و

پیشرفت در عرصه‌های مختلف زندگی که قرین رفاه عمومی می‌باشد، امکان‌پذیرتر می‌گردد. قرآن در مورد ترقی و رفاه جامعه مؤمن و خداجوی می‌گوید:

«ولو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض»
(اعراف/96)

«اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، بركات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.»

در جامعه‌ای که تنها خداوند الگو و هدف شناخته شده، به یقین براساس فعلیت صفات الهی در افراد، وحدت و همیاری بی‌قید و شرط، عینیت پیدا نموده و زمینه پیشرفت و تسخیر طبیعت را فراهم می‌آورد، آیه از چنین سنت و قانونی، خبر می‌دهد. این تلقی با دخالت مستقیم 109 غیب در گشودن دریچه بركات بر روی اهل تقوا منافاتی ندارد.

چرا بی‌معنایی

با توجه به تعامل مشترک کیهان، سرشت انسانی انسان و نهضت آسمانی پیامبران در جهت واداشتن انسان به انتخاب خداوند، به عنوان هدف و معنای زندگی و الگوی تعالی، این سؤال جان می‌گیرد که چرا انسان، اقتضای مشترک و صریح این سه عامل را نادیده انگاشته، مسافر وادی سرگردانی و بی‌معنایی می‌شود؟ از نظر قرآن، نوزادی که چشم به جهان می‌گشاید، در کنار نیازهای اولیه و طبیعی که خاستگاه داشتن و مصرف کردن است، به طور طبیعی و فطری استعدادگرایش به مفاهیم ارزشی را نیز دارد که براساس آن بایدها و نبایدهای زندگی پا می‌گیرد.

تداوم حیات با تغذیه و تأمین کنترل شده، در روی زمین، «دنیا» یا زندگی کنونی نام دارد. همه معناگراها، بر ارزشمندی آن. با عبارتهای مختلف، تأکید دارند:

«حیوانیت انسان... به منزله لانه و آشیانه‌ای است که انسانیت او در آن رشد می‌یابد و متکامل می‌شود» 110
«دستگاه طبیعت برای انسان گهواره‌ای است که وی را به حرکت درمی‌آورد و شیرش می‌دهد تا بزرگ شود» 111.

«همان احتیاجی را که حیوان به ماده دارد، همان احتیاج را انسان به وجود حیوانی دارد. این شخصیت حیوانی که حامل نفس انسانی است... سد راه ترقی انسان نیست بلکه واسطه‌ای است که انسان را به سعادت می‌رساند... مانند کلنگی است که به شخص عاقل داده شده برای کندن چاه و بیرون آوردن آب هر چه کند شود در ضمن عمل تندش می‌کند تا وقتی که بیوسد و از کار بیفتد» 112.

علی‌علیه السلام نیز در جواب مذمت کننده دنیا از زندگی کنونی به عنوان تجارت‌خانه اولیای خدا و مسجد دوستان او یاد نمود، 113 عطار در مصیبت‌نامه، ماجرا را این گونه به تصویر می‌کشد:

آن یکی در پیش شیر دادگر

دَم دنیا کرد بسیاری مگر

حیدرش گفتا که دنیا نیست بد

بد تویی زیرا که دوری از خرد
 هست دنیا بر مثال کشتزار
 هم شب و هم روز باید کشت کار
 زان که عز و دولت دین سر به سر
 جمله از دنیا توان برد ای پسر
 تخم امروزینه فردا بر دهد
 ور نکارد ای دریغا بر دهد
 پس نکوتر جای تو دنیای توست
 زانکه دنیا توشه عقبای توست
 تو به دنیا در مشو مشغول خویش
 لبیک در وی کار عقبا گیر پیش
 چون چنین کردی تو را دنیا نکوست
 پس برای این تو دنیا دار دوست 114

در حقیقت زندگی حیوانی ارزشش را مدیون حیات حقیقی است که از خداخواهی ریشه می‌گیرد. وقتی یاد خدا در قالب جهان‌بینی و ایدئولوژی همراه با نظارت سازنده، نادیده گرفته می‌شود و به کمک فطرت نمی‌آید، حیات حیوانی خود جای هدف را می‌گیرد و یا زمینه چنین تحولی فراهم می‌گردد. این، یعنی آغاز شکل‌گیری زندگی پست «الحیاء الدنیا» - به جای «حیاء طیبه» که در آن داشتن و مصرف کردن، جای شدن را می‌گیرد، در این زندگی، شناخت هستی و زندگی فلسفه‌ای جز توانمندتر شدن برای به دست آوردن و مصرف کردن، ندارد و به هویت اشاره‌ای آن دو که به وجود خالق و زندگی ابدی هدایت می‌کند، توجهی به عمل نمی‌آید:

«یعلمون ظاهرا من الحیاء الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون» (روم /7)
 «آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت غافلند».

«فاعرض عنن تولى عن ذکرنا و لم یرد إلا الحیاء الدنیا ذلک مبلغهم من العلم» (نجم /29-30)

«پس از این‌ها - که از ذکر ما روی می‌گردانند و جز زندگی پست را نمی‌طلبند، روی بگردان.»
 فطرت انسانی، انسان را به حرکت و دست‌یابی به هدف زندگی وامی‌دارد، ولی چون الگوی آرمان آفرین در کار نیست، آرمانهای خیالی جلودار زندگی می‌شود. این اهداف سرابی بیش نیست و خواست فطرت را تأمین نمی‌کند. قرآن درباره ماهیت اهداف انحرافی می‌گوید:

«إعلموا أنما الحیاء الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفراً ثم یکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید» (حدید /21)

«بدانید که زندگی پست تنها بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و تفاخر بین شما و افزون‌طلبی در مال و اولاد است همانند بارانی که محصول آن کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زردرنگ می‌بینی سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت عذاب شدید است.»

«والذین کفروا أعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماء حتی إذا جاءه لم یجدہ شیئاً» (نور/39)

«و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر که انسان تشنه آن را از دور آب می‌پندارد اما وقتی به سراغ آن می‌آید چیزی نمی‌بیند!»

وقتی که الگوی تعالی‌بخش در کار نباشد میل به پستی‌ها و هدف‌های خیالی اجتناب‌ناپذیر است و زمینه برای انتخاب سومی وجود ندارد. درک فروم در این رابطه قابل تحسین است که می‌گوید:

«اگر زندگی انسان به جای بودن در داشتن خلاصه شود به پستی خواهد گرایید، تبدیل به شیء خواهد شد و روزگار رنج آور و خالی از لطف خواهد داشت. شادی حقیقی با فعالیت حقیقی به دست می‌آید و فعالیت حقیقی یعنی «پرورش» و «اگر شخصی موفق به سامان دادن نیروهای خود در جهت «من‌عالی‌تر» خویش نشود، آنها را به سوی هدف‌هایی پایین‌تر و پست‌تر سوق خواهد داد.» 115

در زندگی پست، افزون‌طلبی نقش موتور را دارد، افزون خواه همه را افزون خواه می‌شناسد و باید همیشه آماده حمله و محروم کردن دیگران باشد، در عین حال با یاد مرگ ناکامی خود را قطعی می‌داند به همین دلیل در زندگی پست نداشتن، از دست دادن، نگرانی از تهاجم دیگران و از همه وحشتناک‌تر فرا رسیدن مرگ واقعاً انسان را می‌آزارد و اسیر خود می‌کند. 116 قرآن در توصیف این گونه زندگی می‌گوید:

«و من أعرض عن ذکری فإن له معیشتة ضنکاً» (طه/124)

«هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی تنگ و سختی خواهد داشت.»

- 1 - جعفری، محمدتقی، فلسفه و هدف زندگی، تهران، انتشارات قدیانی، چاپ اول، 28.
- 2 - همان، 101.
- 3 - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، 1/45.
- 4 - جان هیک، بُعد پنجم، ترجمه بهزاد سالکی، قصیده‌سرا، چاپ اول، 89.
- 5 - جعفری، فلسفه و هدف زندگی، 24.
- 6 - همان منبع، 5-104.
- 7 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، ترجمه ابراهیم یزدی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، 200.
- 8 - تدئوس متز، آیا هدف خداوند می‌تواند سرچشمه معنای زندگی باشد، ترجمه محمد سعیدی مهر، فصلنامه نقد و نظر، شماره 29-30، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی قم، بهار و تابستان 1382.
- 9 - جان هیک، بُعد پنجم، 92.
- 10 - موسوی، محمود، معنای زندگی (گزارشی از یک کتاب)، فصلنامه نقد و نظر، شماره 224_29-30.
- 11 - جان هیک، بُعد پنجم، 87.
- 12 - سوزان ولف، معنای زندگی، ترجمه محمد علی عبداللہی، فصلنامه نقد و نظر، شماره، 34_29-30.

- 13 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، ترجمه ابراهیم یزدی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، 132.
- 14 - همان، 200.
- 15 - همان، 148.
- 16 - همان 139-140.
- 17 - اریک فروم، روانکاوی و دین، ترجمه آرسن نظریان، انتشارات چاپار، چاپ سوم، 10.
- 18 - اریش فروم، گریز از آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهارم، 247.
- 19 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، 22.
- 20 - والتر. تی. استیس، در بی‌معنایی معنا هست، ترجمه اعظم پویا، فصلنامه نقد و نظر، شماره 111-113_29-30.
- 21 - جان هیک، بعد پنجم، 115-119.
- 22 - همان، 122-123.
- 23 - والتر. تی. استیس، در بی‌معنایی معنا هست، 109.
- 24 - همان، 109 و 118.
- 25 - جان هیک، بعد پنجم، 124 و 409.
- 26 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، 110.
- 27 - اریک فروم، بنام زندگی، ترجمه اکبر تبریزی، انتشارات مروارید، ط 45-46_2.
- 28 - والتر. تی. استیس، در بی‌معنایی معنا است، 111-114.
- 29 - والتر وایس کف، وجود و ارزشها، ترجمه علیرضا آل بویه، نقد و نظر شماره 319_31-32 و 321.
- 30 - همان، 326 و 327.
- 31 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، 147.
- 32 - همان، 161.
- 33 - همان، 132.
- 34 - والتر. تی. استیس، در بی‌معنایی معنا است، 114-115.
- 35 - والتر وایس کف، وجود و ارزشها، 319.
- 36 - والتر. تی. استیس، در بی‌معنایی معنا است، 119.
- 37 - اریش فروم، گریز از آزادی، 248.
- 38 - والتر. تی. استیس، در بی‌معنایی معنا است، 114.
- 39 - اریک فروم، بنام زندگی، 33.
- 40 - همان، 13/ و 24.

- 41 - ویکتور فرانکل، انسان در جستجوی معنا، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی، انتشارات درسا، ط 160_8 و 161.
- 42 - موسوی، سید محمود، معنای زندگی، 226 و 228.
- 43 - والتر. تی. استیس، در بی معنایی معنا است، 119.
- 44 - همان، 121-122.
- 45 - لئون تولستوی، فلسفه زندگی، ترجمه جلال دادگر، سازمان انتشارات اشرفی، چاپ سوم، 39 تا 46 - همان، 157_155 و 130.
- 50 - همان.
- 51 - ویکتور فرانکل، انسان در جستجوی معنا، 140.
- 52 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، 176-17.
- 53 - همان، 127 و 177.
- 54 - استاد علامه جعفری نیز این انتساب را قبول دارد و به نمایندگی از وجدان می گوید: «مرا که وجدان نامیده‌اند و ستایش می‌کنند جز گیرنده و منعکس کننده صدای رسای خداوند تو چیزی بیش نیستم» محمد تقی جعفری، وجدان، مؤسسه نشر کرامت، چاپ دوم، 308.
- 55 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، 90-100.
- 56 - ویکتور فرانکل، انسان در جستجوی معنا، 166.
- 57 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، 107.
- 58 - والتر. تی. استیس، در بی معنایی معنا هست، 118.
- 59 - موسوی، سید محمود، معنای زندگی، 223.
- 60 - والتر وایس کف، وجود و ارزشها، 329.
- 61 - والتر. تی. استیس، در بی معنایی معنا هست، 119.
- 62 - جان هیک، بعد پنجم، 57.
- 63 - همان، 33.
- 64 - همان، 81.
- 65 - همان، 126.
- 66 - همان، 128.
- 67 - همان، 92 و 94.
- 68 - جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، 611 و 608.
- 69 - در این رابطه آیات: 3 سوره احقاف، 38 و 39 سوره دخان، 18-22 سوره مؤمنون و 31-34 سوره ابراهیم مطالعه شود.
- 70 - مطهری، مرتضی، تکامل اجتماعی انسان، 109.
- 71 - صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، 26 و 27 و 347.

- 72 - جوادی آملی، عبداللہ، ادب فنای مقربان، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، 406-408.
- 73 - فصلنامه نقد و نظر، شماره 265_29-30 و شماره 189_31-32.
- 74 - الکسیس کارل، نیایش، ترجمه محمد تقی شریعتی، انتشارات تشیع، چاپ 75_1355.
- 75 - همان، 60.
- 76 - همان، 61-63.
- 77 - همان، 40-41.
- 78 - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ اول، 16/417.
- 79 - نهج البلاغه، خطبه 222.
- 80 - همان، حکمت 237.
- 81 - بوستان سعدی، باب سوم، حکایت دوازدهم.
- 82 - جعفری، محمد تقی، فلسفه و هدف زندگی، 97.
- 83 - مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
- 84 - جوادی آملی، عبداللہ، ادب فنای مقربان، 406-407.
- 85 - مطهری، مرتضی، تکامل اجتماعی انسان، 158-159.
- 86 - طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه اعلمی، چاپ دوم، 18/388.
- 87 - نهج البلاغه، حکمت 147.
- 88 - همان، خطبه 192 (خطبه متقین).
- 89 - مفاتیح الجنان، دعای کمیل.
- 90 - مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثانية، 67/22.
- 91 - مطهری، مرتضی، تکامل اجتماعی انسان، 76.
- 92 - فصلنامه نقد و نظر، سال 8، ش 1 و 2/41.
- 93 - همان، 363.
- 94 - همان، 359.
- 95 - غزالی، محمد، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، انتشارات گنجینه، چاپ دوم، 1/102.
- 96 - مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثانية، 75/87.
- 97 - کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیة، الطبعة السادسة، 1/75 و 78.
- 98 - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، 20/46.
- 99 - فصلنامه نقد و نظر، س 8، ش 1 و 146_2.
- 100 - المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه 30 سوره بقره.
- 101 - صدر، محمد باقر، ستهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ترجمه حسین منوچهری، مرکز نشر فرهنگی رجا، چاپ اول، 232.
- 102 - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، 3/292.

- 103 - صدوق، محمد، معانی الاخبار، دارالمعرفه، 1399 هـ ، 342.
- 104 - مفردات الفاظ القرآن، واژه قرب.
- 105 - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، 43-2/44.
- 106 - لئون تولستوی، فلسفه زندگی، 92.
- 107 - ویکتور فرانکل، خدا در ناخودآگاه، 200.
- 108 - سنتهای اجتماعی و فلسفه تاریخی در مکتب قرآن، 222-223.
- 109 - همان، 265.
- 110 - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، 2/27.
- 111 - جعفری، محمد تقی، فلسفه و هدف زندگی، 152.
- 112 - لئون تولستوی، فلسفه زندگی، 84.
- 113 - نهج البلاغه، حکمت 131.
- 114 - به نقل از: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، 16/555.
- 115 - اریک فروم، بنام زندگی، 28 و 39.
- 116 - لئون تولستوی، فلسفه زندگی، 10-13.